

درس ششصد و پنجاه و چهارم

تأثیر نفس ملکوتی افلاک بر عالم ماده

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اشکال مرحوم آخوند بر صاحب مباحث مشرقیه

بحث در علیت فصل برای جنس بود که عرض شد طبق تعریفی که مرحوم آخوند در مسئله فصل و جنس داشتند مشاهده کردیم که خود جنس یک حقیقت خارجی مستقل نیست. بر این اساس ایشان اشکالی که به صاحب مباحث مشرقیه وارد می‌کنند، از برداشت ایشان نسبت به محلّیت و جرمیت افلاک ناشی می‌شود که در آنجا قائل به جزء ما لایتجزی و محلّ برای هیولا [شدند] که آن هیولا آن محل را به صورت جرمیت نسبت به افلاک درمی‌آورد.

ایشان نسبت به این قضیه ایراد دارند و می‌فرمایند که خود جسمیت فی حدّ نفسه بدون اینکه نوعی آن جسمیت را به کیفیت و نوع خاص در بیاورد، نمی‌تواند تحصیل داشته باشد و تحصیل جسمیت به تحصیل فصل است. بنابراین چطور ایشان با توجه به این مسئله که فصلیت است که می‌تواند جنس را قوام خارجی ببخشد، قائل به محلّ متقوم به ذات قبل از تعلق فصل به آن محل شدند؟! این اشکالی هست که ایشان کردند و با این مسئله مطلب تمام می‌شود و دیگر خیال می‌کنم تا آنجایی که [نیاز] بود صحبتش بیان شده بود.

و العجب من صاحب المباحث المشرقیة مع تفتّنه بهذا الأصل حیث ذهل عنه حیث أقام حجة علی إثبات الهیولی و قد أهمل فی إعماله و أعجب من ذلك أنه قال بعد ذکر تلك الحجة و قد أوردتها علی كثير من الأذکیاء فما قدحوا فی شیء من مقدماته و خلاصة حجته المذكورة فی إثبات الهیولی لجسمية الفلك أن جسمیة الفلك یلزمها مقدار معین و شکل معین لعدم قبولها الكون و الفساد و سبب اللزوم إما نفس الجسمیة أو أمر حالّ فیها أو مبین لها لكنّ الأول باطل و إلا لزم اشتراك الأجسام معها فی المقدار و الشكل المعین.^۱

صاحب مباحث مشرقیه باینکه توجه به این اصل داشتند که تعین آن هیولا و آن جنس به واسطه خود فصلیت است و بدون آن واسطه خود هیولا یا آن جنس نمی‌تواند تحصیل داشته باشد، این مسئله از ایشان مغفول واقع شد.

ایشان اقامه حجت بر اثبات هیولا کردند، اثبات تعین و تحصیل هیولا در اینجا منظور است در حالی که

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۳۱.

ایشان در اعمال دادن این هیولا قائل به اهمال شدند یا اینکه خود هیولا در اعمالش مهمل است. از این مسئله عجیب‌تر این است که بعد از اینکه ایشان این حجت را اقامه کردند - حالا حجت را خودش می‌آید می‌گوید - می‌فرمایند که اینها در هیچ کدام از مقدمات اثبات هیولا نسبت به اجرام [آن را] قطع نکردند و پذیرفتند. [حجتی که] ایشان در اثبات هیولا برای جسمیت فلک ذکر کردند این است که در خود جسمیت فلک، اگر ما فلک را جسم بدانیم بنابراین این فلک باید دارای کم و کیف باشد و مقدار آن هم مشخص باشد چون مقدار جرم مشخص است و دارای شکل هم باید باشد چون جرم دارای حجم تعلیمی است که هر حجم تعلیمی مترتب بر حجم طبیعی است؛ زیرا این جسمیت فلک نمی‌تواند کون و فساد را قبول بکند چون امر ثابتی است که خود موجب ظهورات متفاوت و مختلف است و باید خود آن هیولا دارای هویت ثابت باشد زیرا اگر قرار باشد هویت هیولا تغییر پیدا بکند بنابراین دیگر هیولا نیست. پس در فساد چه چیزی می‌خواهد جایگزین آن صورت اولیه برای هیولا بشود؟! وقتی که شکل و کمّ این کتاب در حال تغییر و تبدل است، خود اصل کتاب باید ثابت باشد حالا اگر در یک طرفه‌العینی در کتاب فساد عارض بشود، دیگر چیزی باقی نمی‌ماند لذا در اثبات هیولا می‌فرمایند که هیولا اثبات کون و فساد نمی‌کند بلکه او ظرف و محل برای کون و فساد است که بر صورت و شکل و ظهور خارجی او عارض می‌شود.

اینکه در اینجا داریم؛ **یَلْزُمُهَا مَعْيِنٌ، مَقْدَارٌ مَعْيِنٌ وَ شَكْلٌ مَعْيِنٌ** دلیل لزوم آن چیست؟ یا خود جسمیت مطلقه اقتضای این مقدار معین و شکل معین را می‌کند یا امری است که در آن جسمیت حلول می‌کند و خود آن جسمیت نیست بلکه یک امری است که خارج از جسمیت است یا مابین با اوست. اولی باطل است که خود جسمیت باشد؛ چون اگر خود جسمیت در اینجا باشد باید همه اجسام با آن هیولا در مقدار و شکل معین اشتراک داشته باشند در حالی که می‌بینیم مقدار و شکل اجسام متفاوت است و خصوصیات هر جسمی با جسم دیگر هم فرق می‌کند پس این مسئله لزوم به خود جسمیت **مِنْ حَيْثُ هِيَ هِيَ** بر نمی‌گردد.

كَذَا الثَّانِي لِأَنَّ الْكَلَامَ فِي لَزُومِهِ أَتٍ بَعِيْنِهِ وَ الثَّالِثُ أَيْضاً لِتَسَاوِي نَسْبَةِ الْمُبَايِنِ إِلَى جَمِيعِ الْأَجْسَامِ فَبَقِيَ أَنْ يَكُونَ لَزُومُ التَّشَكُّلِ وَ التَّقَدُّرُ لِجَسْمِيَّةِ الْفَلَكَ بِوَسْطَةِ مَحَلِّ تِلْكَ الْجَسْمِيَّةِ وَ هُوَ الْمَطْلُوبُ اَنْتَهَى.

اما اینکه یک امر حال بر او باشد این هم به همین جهت همین‌طور است و برای او هم همین دلیل در اینجا خواهد آمد که اگر به واسطه امر حال باشد بنابراین باید همه اجسام بتوانند همان خصوصیت شکل را داشته باشند که ندارند، که [دلیل این لزومیت] به واسطه یک امر خارج از او باشد و مابین با او باشد، این هم همین‌طور نمی‌شود چون نسبت مابین به همه اجسام مساوی است و همه اجسام با آن مابین نسبت واحد را دارند پس اگر امر مابین بخواهد باعث مقدار و شکل معین بشود، این امر مابین در بقیه اجسام هم هست پس چرا شما در آنجا این تعیین و مقدار و شکل خاص را نمی‌بینید و اختلاف می‌بینید؟! پس از اینجا نتیجه می‌گیریم که به خود جسمیت برمی‌گردد. بنابراین جسمیت باید تعیین و تحصیل داشته باشد. این تشکل و این مقداری

که برای جسمیت فلک وجود دارد، به واسطه خود جسمیت فلک است نه به واسطه امر دیگر و نه به واسطه امر مابین و نه به واسطه امر حال، بلکه خود جسمیت فلک بخصوصه ... نه جسمیت مطلقه؛ چون در جسمیت مطلقه اشکال پیدا می شود که باید مقدار همه اجسام معین باشند. این مغالطه ای که در اینجا شده این است که به این اضافه جسمیت مغلطه شده است. شما وقتی که جسمیت فلک می گوید بالأخره آمدید آن جسمیت را از بقیه جسمیت ها خارج کردید. خوب صحبت در تخصص است شما که می خواهید این جسمیت را مخصّص کنید پس مخصّص چه بوده است؟!

دیده اید بعضی ها یک صحبت هایی می کنند و بین صحبت های خود یک طوری می رود رد می شود، باید آن وسط میچ او گرفته بشود که بایست آقا از اینجا رد بشویم بعد آن وقت ادامه بدهید! در جسمیت فلک یک دفعه مسئله خراب می شود به واسطه محل این جسمیت است که فلک بودن است. در نتیجه به اینجا می رسیم که خود جسمیت فلک آن هیولا برای اجرام سماوی باید دارای تشکّل و مقدار خاص باشد.

نقدی که ایشان بر این دلیل وارد می کنند [این است که] صورتی که منوعه فلک است، خود فلک را نوع می بخشد، اولاً او را از سایر اجرام سماوی جدا می کند و بعد برای هر جرم از اجرام فلک یک تشکل خاصی را به وجود می آورد.

تلمیذ: فلک مگر واحد نیست؟

استاد: نسبت به سایر اجسام است چون اینها زمین را جدای از افلاک می دانستند. آن را نقطه ثابتی می دانستند و بعد سایر افلاک مافوق را دارای یک جوهر دیگری می دانستند و زمین را داخل در آن افلاک نمی دانستند و این براساس [مطالب] قدیم است. البته این چیزهایی هم که اینها می گویند بی حساب نیست؛ یعنی اینها یک حقایقی را متوجه می شدند که به واسطه آن حقایق برای خود فلک یک جوهری غیر از جوهر سایر اجرام مثل موجودات و طبایع معتقد بودند و آن خصوصیت را به همان محلّ خاصّ اینها برمی گرداندند. از نظر تأثیرهایی که اجرام سماوی در این عالم ایجاد می کنند و خصوصیتی که به واسطه اقتران اجرام سماوی در یکدیگر هست و آن نفس کلی مدیر و مدبّر اجرام سماوی، اینها قائل به یک تشکّل خاصی از خلقت برای این فلک بودند که آن را در سایر چیزها نمی دیدند.

اشکال به مرحوم علامه طباطبائی در معنی تشهّب

فرض کنید که در یک ستاره یا یک سیاره قائل به این تأثیر بودند و در سیاره دیگر قائل نبودند یعنی می خواهم بگویم که یک هم چنین تفکری ریشه دارد و همین طوری صبح بلند نشدند تا این مسائل را سرهم کنند بلکه یک مطالبی بوده است و اینها یک اختلافاتی در تأثیر و تأثرات در اجرام می دیدند و یک تغییر و تحولاتی در آنها مشاهده می کردند. در مورد نفس فلکیت در آیات قرآن هم داریم؛ ﴿وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ﴾

يَسَّ بِحُونَ^۱ اینها فلک را دارای نفس قاهر و غالب بر اجرام و کرات سماوی می‌دانستند و در آنجا اتصال نفس انسان را با آن فلک موجب بروز بعضی از حالات می‌شماردند البته بیهوده نیست و مسائلی از این قبیل هست ولی اینها از کیفیت ربط بین غفلت کردند. البته من به یک مناسبتی این قضیه را در همین افق وحی آورده‌ام، در آن آیه ﴿إِلَّا مَنْ أَسَّ تَرَقَّ السَّمَّ عَفَاتُ بَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ﴾^۲ و داریم که ﴿وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصْبِيحٍ وَجَعَلْنَا نَهَا رُجُومًا لِلشَّيْطَانِ وَأَعَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ﴾^۳؛ چگونه آسمان دنیا رجم شیاطین است و در آنجا ما یک اشکالی بر مرحوم علامه داریم که به نظر می‌رسد شاید در اینجا دچار اشتباه شدند.^۴

معنای شهاب در آیه ﴿إِلَّا مَنْ أَسَّ تَرَقَّ السَّمَّ عَفَاتُ بَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ﴾

نظم سیارات به واسطه جنبه مثال و مکلوتی شان

ما درباره کیفیت وجود آن نفس کلی در افلاک یک صحبتی داریم که منکر این مسئله نمی‌توانیم بشویم، گرچه این کرات سماوی را دارای یک موجود بی‌جان و جسم متحرک می‌بینیم ولی این موجود بی‌جان و جسم متحرک به واسطه همان جنبه مثالی و مکلوتی که دارد در تحت تسخیر آن امر معنوی و علت مافوق خودش هست و الا از نظام وجودی خود به‌طور کلی خارج خواهد شد و همان جنبه مثالی است که موجب رجم شیطان است نه این جنبه خاکی بودن آن!

چگونگی تأثیر نفس فلکی بر عالم ماده

هر شهابی که می‌آید و حرکت می‌کند دو حالت و دو جنبه ایجاد می‌کند؛ یکی جنبه فیزیکی است که در

۱. سوره یس (۳۶) آیه ۴۰. امام شناسی، ج ۶، ص ۱۷۰:

«و هر یک از این خورشید و ماه و از این شب و روز در مدار معین و مقرر پیوسته در حرکت و شناورند.»

۲. سوره حجر (۱) آیه ۱۸.

ترجمه: «لیکن هر شیطانی برای سرقت سمع (یعنی برای دزدیدن و دریافتن سخن فرشتگان عالم بالا) به آسمان نزدیک شود تیر شهاب و شعله آسمانی او را تعقیب کند.» (محقق).

۳. سوره ملک (۶۷) آیه ۵.

ترجمه: «و ما آسمان دنیا را به چراغ‌های انجم رخشان زیب و زیور دادیم و به تیر شهاب آن ستارگان شیاطین را راندیم و عذاب آتش فروزان را بر آنها مهیا ساختیم.» (محقق)

۴. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به افق وحی، ص ۴۲۱.

حال حرکت است و در اثر برخورد با آن شیاطین از آنجایی که خود شیاطین یک جنبه تعلق مادی دارند، برای آنها ایجاد صدمه و صدمه می‌کند و به واسطه آن صدمه‌ای که ایجاد می‌کند نفس آنها را از اتصال به ملکوت خود همین اجرام سماوی باز می‌دارد. این مسئله در بین سابقین مورد توجه بوده است یعنی می‌خواهم بگویم که مسئله خیلی بی‌ریشه نیست بلکه خیلی مورد توجه بوده است و بر همین اساس کارهایی انجام می‌دادند و ختوماتی داشتند و اموری انجام می‌دادند همه اینها براساس همین تأثیرات نفس فلکی است و به نتیجه هم می‌رسیدند. در مسائلی که مربوط به علوم غریبه است و ارتباط بین اجرام سماوی با یکدیگر و تأثیر آن اجرام بر حوادث پایین و حوادث این عالم وجود دارد، مطالب در این باره خیلی زیاد است یعنی خیلی محل ابتلاء است و واقعیت هم دارد یعنی همان‌طوری که در امور ظاهری ما این مطالب را می‌بینیم مانند جذر و مدّ که می‌گویند: به واسطه ماه اتفاق می‌افتد، در همین قضیه به واسطه خود تأثیرهایی که به وجود می‌آورد، بعضی از اشیاء را می‌بینیم؛ بعضی از گیاهان دارای این خصوصیت هستند و بعضی از گیاهان دارا نیستند. گیاهی که در این منطقه باشد این خصوصیت را دارد، همان گیاه در منطقه دیگر باشد این خصوصیت را ندارد. این به خاطر مسائل فیزیکی نیست بلکه به خاطر کیفیت اثری است که در آنجا یک هم‌چنین اثری در نفس آن گیاه وارد شده است و الا اگر آنها را در آزمایشگاه نگاه کنید از نظر فیزیکی هردو یکی هستند و هیچ تفاوتی باهم ندارند یا اگر از نظر فیزیکی هم خاصیتی در آن پیدا شده است به او برمی‌گردد؛ یعنی آن جنبه ملکوتی است که آمده و این گیاه را به کیفیت و به شکل دیگری درآورده است. در اینها خیلی مسائل و اسراری هست که آنهایی که تا حدودی با این مسائل آشنایی دارند، ادراک می‌کنند. حالا اینجا دیگر مطلب زیاد است.

کیفیت تأثیر اذکار و اوراد در اوقات مختلفه شبانه‌روز

مثلاً در کیفیت تأثیر اذکار و اوراد در اوقات مختلفه شبانه‌روز این‌طور هست که این ذکر در بین الطلوعین یک اثری دارد ولی همین ذکر در اول غروب آفتاب اثر عکس دارد! یک ذکر است و ذکر هم که چیزی نیست، تیر و کمان که نیست بردارید بزنید! یک ذکر است که شخصی می‌گوید اما کیفیت ارتباط عالم و ارتباطی که انسان با این پدیده ایجاد می‌کند در کیفیت تأثیر ذکر اثر خیلی عجیبی دارد که همین ذکر در یک حالت، اثر قابضیت دارد ولی در یک جای دیگر اثر انبساط دارد، در یک جا نسبت به امور زندگی و امور حیات اثر یُسّر دارد و در یک جا اثر عسر دارد. این مسئله یُسّر و عسر به کیفیت ارتباط برمی‌گردد لذا نسبت به بعضی‌ها می‌گویند که چیز نکنید.

لزوم خوانده شدن ادعیه در همان ساعت معین شده از شبانه روز

من باب مثال شما اگر بخواهید دعای صبح را که در بین الطلوعین خوانده می شود در عصر بخوانید یک هم چنین اثری ندارد. دعای صبح باید در بین الطلوعین خوانده بشود، دعای سمات باید در عصر جمعه خوانده بشود. اگر بگویید که من دعای سمات را یک ساعت قبل از ظهر می خوانم، فایده ای ندارد بلکه هر کدام از اینها جایگاه خاص خود را دارند. این مسئله ای هست که در مورد اجرام سماوی و کیفیت تأثیر نفوس می گفتند که به اینجاها هم کشیده می شود.

لزوم اطلاع استاد بر کیفیت نفوس و خواص اذکار

لذا می گویند که هر کسی نمی تواند هر ذکری را به هر کسی بگوید به خاطر همین است که باید اول از تأثیر و خواص اذکار اطلاع داشته باشد، دوم از کیفیت خصوصیت نفوس هم باید اطلاع و اشراف داشته باشد چون بدون آن نفوس یک دفعه شد رُسنا به پا می کند. یک چیزی می خواهد بدهد ولی به جای دیگری خواهد رسید و خطراتی در اینجا پیش می آید. این خطرات یا خطرات جسمی است یا خطراتی است که به شئون و این چیزها برمی گردد و همه اینها ناشی از عدم [اطلاع] است و این مسئله به آن قضیه برمی گردد. و لکن حل این مطلب این است که آن تأثیر نفس ملکوتی افلاک است و خود جرم کاری ندارد.

و لا يخفى إنَّ الصورةَ المُنوّعةَ لِلْفَلَکِ التي هي مبدأُ فصلِهِ الْمُقَوِّمِ لِجَنسِهِ الَّذِي هو الجِسْمُ المَطْلُوقُ متقدِّمٌ في مرتبةِ الوجودِ على الجسْمِيَّةِ فيكونُ علةً لِلزومِ المقدارِ و الشکلِ المختصينِ بِالْفَلَکِ و لا يلزمُ شیءٌ مِنَ المفاوِدِ التي ذکرها هُنَاکَ فَتَقَطَّنْ^۱.

[مخفی نماند] که آن صورت که مبدأ فصل برای آن فلک است که مقوم جنس فلکیت است و آن جسم فلک عبارت از جسم مطلق است و تا اینکه آن صورت منوعه نباشد معنا ندارد که جسمیت بیاید تقدم داشته باشد. چگونه می شود جسمیت که جنبه ابهام دارد، تقوم داشته باشد؟! شما خودتان دارید می گویند که مبهم و غیر مشخص و غیر متعین است پس جسمیت مطلقه فلک که با فصل منوع به صورت اجرام سماوی درمی آید، نمی تواند خودش روی پای خود بایستد و قوام داشته باشد. پس همین [صورت] علت برای لزوم مقدار و شکلی است که هر دو به فلک اختصاص دارند پس مفاویدی که در آنجا ذکر کردند و ایشان هم در اینجا چندتا از آن را آوردند، دیگر در اینجا پیدا نمی شود.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

^۱. الحکمة المتعالیة، ج ۲، ص ۳۱.